

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

قسمت دوم کلام مرحوم نائینی(ره)

قسمت دوم فرمایش مرحوم نائینی قدس سره این است که اگر کسی مبنای طریقت را در باب امارات نپذیرد و بگوید حتماً در اماره باید مصلحتی وجود داشته باشد که واقع را جبران کند - و به عبارت دیگر، اگر کسی طریقت را کنار بگذارد و برای امارات سببیت و موضوعیت قائل شود - اگر چنین فرضی داشته باشیم، تنها راه برای سببیت، سببیتی است که شیخ انصاری اعلی الله مقامه الشریف قائل است.

انواع سببیت

مرحوم نائینی می‌فرمایند: سببیت بر سه دسته است؛ سببیت اشعری؛ سببیت معتزلی و سببیت امامی - همان سببیت مرحوم شیخ است - که به مصلحت سلوکیه تعبیر می‌شود.

مقصود از سببیت اشعری این است که اشاعره قائل هستند به اینکه ما در لوح محفوظ و واقع، حکم واقعی نداریم؛ احکام واقعی تابع آرای مجتهدین است، مجتهد به هر حکمی که رسید، همان حکم بعنوان حکم واقعی تلقی می‌شود؛ به بیان دیگر، اشاعره قائل هستند کسی که می‌خواهد بر طبق اماره عمل کند، حکم واقعی‌اش همان است که اماره برای او بیان می‌کند.

سببیت اشعری مسئله تصویب است؛ و تصویب هم به اجماع باطل است؛ و روایاتی داریم متواتر یا در حد تواتر بر اینکه احکام شرعی مشترک بین عالم و جاهل است. و این که بگوییم اماره خودش سبب می‌شود برای جعل حکم واقعی، درست نیست.

سببیت معتزلی : معتزله بر خلاف اشاعره قائل هستند که ما احکام واقعی داریم، و این احکام بین عالم و جاهل مشترک است؛ هم برای عالم و هم برای جاهل ثابت است؛ لکن کسی که اماره‌ای بر خلاف واقع برای او قائم می‌شود، این اماره به منزله عنوان ثانوی است؛ همانگونه که در سایر عناوین ثانویه مثل ضرر، مثل حرج، می‌گویید وقتی فعلی حرجی یا ضرری شد، حکم واقعی به حکم واقعی دیگری تبدیل پیدا می‌کند، در باب امارات هم همینطور است و اماره می‌آید در مؤدی خودش ایجاد ملک می‌کند؛ مثلاً در واقع آمده است که در زمان غیبت، در روز جمعه، نماز جمعه واجب است، اما اماره می‌گوید نماز ظهر واجب است؛ در اینجا اماره روی مسلک معتزله، سبب حدوث ملک در این مضمون و فعل خودش می‌شود.

خلاصه اینکه معتزله می‌گویند: ما در واقع احکام مشترک بین عالم و جاهل داریم، اما وقتی اماره بر خلاف واقع شد، در مؤدی

خودش يك مصلحتی ایجاد می‌کند و آن را به عنوان واقع قرار می‌دهد. تصویب و سببیت معتزلی هم باطل است؛ اشکالش این است که امارات اصلاً نمی‌توانند در واقع تصرف کنند؛ چیزی را بعنوان واقعی ثانوی قرار دهند؛ تعبیرش این است: **الامارة لا تمس كرامة الواقع** اماره نمی‌تواند کرامت واقع را مس کند و برای آن تصرفی ایجاد کند.

نوع سوم تصویب یا **سببیت امامیه**: ایشان می‌فرماید: این نوع سوم در حقیقت رد بر تصویب است و خودش عنوان تصویب را ندارد.

نوع سوم این است که بگوییم اولاً: احکامی در واقع داریم که مشترك بين عالم و جاهل است؛ و ثانیاً: اماره سبب حدوث مصلحت در مؤدی نمی‌شود؛ اماره وقتی می‌گوید نماز ظهر واجب است، مؤدی که نماز ظهر است، نمی‌آید آن را مصلحت‌دار کند.

بلکه در تبعیت این طریق مصلحت است؛ در سلوك اماره مصلحت وجود دارد. بدین معنا که: همانطور که اگر واقع را می‌دانستیم، عمل‌مان را بر طبق آن قرار می‌دادیم، اینجا هم بنا را بگذاریم بر اینکه بمنزلة الواقع است؛ و بر آن آثار واقع را بار می‌کنیم. از این تعبیر می‌کنند به مصلحت سلوکیه.

مرحوم نائینی می‌فرماید: این کلام شیخ نه تنها تصویب نیست، بلکه از وجوه رد بر تصویب است؛ برای اینکه در سببیت اشعری و سببیت معتزلی، واقع یا نبود و یا تغییر پیدا می‌کرد؛ اما روی سببیت مرحوم شیخ واقع هست و با آمدن اماره، واقع، هیچ تغییری پیدا نمی‌کند؛ و علت این که بر طبق اماره عمل می‌کنیم، آن حرمتی است که برای واقع قائل هستیم؛ یعنی می‌گوییم چه بسا که این اماره ما را به آن واقع برساند؛ پس در سلوك و تبعیت از این اماره مصلحت است و آن، مصلحت ایصال الی الواقع است.

البته اینجا در کتاب‌های **رسائل** عبارت مرحوم شیخ به دو صورت آمده است؛ در اکثر نسخ **رسائل** آمده که شیخ می‌خواهد بفرماید در سلوك این اماره، در تطرق این طریق، در بنا گذاشتن بر اینکه انه هو الواقع، مصلحت وجود دارد؛ اما در بعضی از نسخ **رسائل**، **يك كلمه «امر»** هم اضافه شده است؛ که این را دیگران از اصحاب و تلامذه مرحوم شیخ بعداً اضافه کرده‌اند و خود مرحوم شیخ چنین امري را اضافه نکرده است.

بیان شده است که در امر به سلوك اماره مصلحت است، شبیه مصلحت‌هایی که اوامر امتحانیه وجود دارد؛ اینجا هم بگوییم در خود این امر، ملاک و مصلحت وجود دارد؛ اما حق این است که این نسخه درست نیست، و شیخ اصلاً نمی‌خواهد بگوید در امر مصلحت است. مرحوم شیخ نمی‌خواهد مانحن فیه - بحث امارات - را مثل اوامر امتحانیه قرار دهد؛ بلکه می‌خواهد بگوید در خود سلوك و تبعیت از اماره مصلحت است.

مرحوم شیخ در **رسائل** می‌فرماید: ما اگر مصلحت سلوکیه را قائل شدیم، این مصلحت، مقدار ما فات من الواقع را تدارک می‌کند؛ یعنی اگر در اول وقت اماره قائم شد که نماز ظهر واجب است، و بعد از يك ربع کشف خلاف شد که نماز جمعه واجب است و نماز ظهر واجب نیست، اینجا همین مقدار که اماره را تبعیت کردید، آن مقداری که فوت شده - فضیلت اول وقت - را جبران می‌کند.

اگر در تمام وقت کشف خلاف نشد و بعد الوقت کشف خلاف شد، اینجا آن مقداری که فوت شده، آوردن واجب در وقت است و تبعیت از اماره همین مقدار را تدارک و جبران می‌کند. و از این به «تجزیه در اجزاء» یا «تبعض در اجزاء» تعبیر می‌شود. این خلاصه نظریه مرحوم شیخ و مرحوم محقق نائینی است؛ در مورد پذیرش این نظریه آن مقداری که من تتبع و جستجو کرده‌ام،

تنها کسی که بعد از مرحوم شیخ انصاری مصلحت سلوکیه را پذیرفته، مرحوم محقق نائینی است. حالا باز خود آقایان مراجعه‌ای در این مورد داشته باشند.

اشکالات مرحوم محقق اصفهانی بر نظریه مصلحت سلوکیه

بزرگانی از علما بر نظریه مصلحت سلوکیه اشکال کرده‌اند؛ مرحوم محقق اصفهانی در صفحه 137 از جلد سوم **نهاية الدراية** اشکالاتی را بیان فرموده‌اند؛ مرحوم امام (رض) هم در صفحه 194 از جلد اول **انوار الهدایة** چهار اشکال بر مصلحت سلوکیه دارد؛ مرحوم آقای خوئی در **مصباح الاصول** صفحه 97 اشکالاتی بر مرحوم محقق نائینی دارد. شما خود، عبارت مرحوم شیخ و اشکالات را ملاحظه کنید؛ و مکرر عرض کردم که شما خودتان باید به ذهن فشار بیاورید و کار کنید، تا اینکه به يك نظری برسید و بتوانید انظار صحیح را از غیر صحیح تشخیص دهید. از طرف دیگر، امروز چهار شبهه است و می‌خواهیم حدیثی را بخوانیم.

بحث اخلاقی: تفاوت اسلام با ایمان و ملاکهای ایمان

مرحوم کلینی در کتاب **الایمان و الکفر** کافی، باب فضل الایمان علی الاسلام و الیقین علی الایمان، در حدیث پنجم آورده است: **علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس، روایت معتبر است، قال سألت ابا الحسن الرضا (ع) عن الایمان و الاسلام؟ قال: فقال ابو جعفر (ع) امام هشتم فرمودند که امام باقر فرمود: انما هو الاسلام، والایمان فوقه بدرجة و التقوی فوق الایمان بدرجة و الیقین فوق التقوی اول آنچه که انسان اعتقاد پیدا می‌کند، اسلام است؛ يك درجه بالاتر از اسلام، ایمان است؛ يك درجه بالاتر از ایمان، تقوی است؛ و يك درجه بالاتر از تقوی مرتبه یقین است.**

در دنباله روایت دارد **ولم یقسم بین الناس شیء اقل من الیقین** در میان همه نعمت‌هایی که خداوند در میان بندگان تقسیم کرده، نعمتی که خیلی کم در اختیار افراد قرار گرفته، یقین است. **قال: قلت فای شیء الیقین ؟ یقین چیست؟**

فرمودند: یقین چهار رکن دارد: توکل بر خدا، تسلیم نسبت به خدا، رضای به قضاء الله و تفویض الی الله. در روایت قبلی همین باب که روایت ابی بصیر است، امام می‌فرمایند: **فما اوتی الناس اقل من الیقین و انما تمسکتُم بادی الاسلام فایاکم ان ینفلت من ایدیکم** مردم به کمترین درجه اسلام تمسک کردند و مراقب باشید که همین هم از دست شما خارج نشود. بحثی در فقه و تفسیر واقع شده است که فرق بین اسلام و ایمان چیست؟ آیا ایمانی که در این روایت یا بعضی از آیات شریفه ذکر شده، همان ایمان مصطلحی است که امامیه قائل است؟

بگوییم ایمان یعنی اعتقاد به ولایت؛ یعنی بگوئیم اعتقاد به خدا و توحید و نبوت، اسلام است و معتقد به اینها مسلمان است؛ يك درجه بالاتر، اگر به ولایت هم اعتقاد داشت، می‌شود مؤمن؛ این اصطلاح در فقه خیلی رایج است، مثلاً می‌گویند یکی از شرایط ذابح این است که مؤمن باشد، یعنی شیعه باشد.

البته ممکن است در اینجا بگوئیم آن ایمان با اسلام یکی است؛ وقتی خدا به پیامبر می‌فرماید: **وان لم تفعل فما بلغت رسالتی** و معنایش این است اگر کسی امامت را قبول نکند، اصل رسالت پیامبر را انکار کرده و در این صورت، اسلام را ندارد؛ و تردیدی هم در این نیست. ولی با قطع نظر از این معنا، نسبت به خود خدا، مرتبه‌ای داریم که مرتبه اسلام است و ظاهرش همین اسلامی

است که با شهادتین حاصل می‌شود.

وقتی کسی شهادتین را گفت، مسلمان است؛ اما ممکن است به خدا در قلبش ایمان نداشته باشد؛ ایمان يك پیوند قلبی است؛ یعنی واقعاً به همان چیزی که با لسان می‌گویید، در قلب هم باور داشته باشد. حالا فوق این درجه ایمان چیست؟ اسلام اول باید از شهادتین ظاهری شروع شود، برود در اعماق قلب و ایمان شود؛ ایمان وقتی در جوارح انسان بروز کند، یعنی واجبات را انجام دهد و محرمات را ترك کند، می‌شود تقوی؛ و يك درجه بالاتر از تقوا یقین است.

که من می‌خواهم بیشتر روی این تکیه کنم. ببینید انسان‌های عاقل کسانی هستند که ببینند دُر نایاب کجاست و آن را پیدا کنند. انسان وقتی می‌رود ناوایی می‌خواهد نان بگیرد، فطرتش این است که بگوید يك نان مخصوصی به او بدهد؛ لباسی که می‌خواهد بگیرد پارچه‌ای که امتیاز از سایر پارچه‌ها داشته باشد در اختیار او قرار گیرد؛ در معنویات هم گاه بنشینیم فکر کنیم؛ که الحمدلله سر سفره روایات هستیم؛ و ائمه ما خیلی روشن و با احاطه کامل مراحل را برای ما درجه بندی کردند.

ایمان يك درجه بالاتر از اسلام است، تقوا يك مرحله بالاتر است و بعد می‌فرمایند یقین از همه اینها بالاتر است.

سپس می‌فرمایند: حواستان جمع باشد؛ در میان تمام نعمت‌هایی که خدا در اختیار بشر قرار داده است، چیزی به اندازه یقین نیست که در اختیار بشر به صورت کم قرار گرفته است؛ ما باید این را تحصیل کنیم؛ و دارای چهار علامت است:

1 □ توکل بر خدا؛ انسان خدا را در همه امورش وکیل قرار دهد، حتی در يك بحث علمی خدا را وکیل خودش قرار دهد که به او در غایتی که مورد رضایش است، کمک کند تا به آن برسد. حالا در امور مادی و ظاهری به طریق اولی باید انسان بر خدا توکل کند؛ حادثه‌ها هم که برای انسان زیاد پیش می‌آید؛ بچه‌اش را از دست می‌دهد، اموالش را از دست می‌دهد؛ اینجا است که انسان در حالت بحران و مصیبت ببیند که آیا خدا در قلب او را تسلیم می‌دهد یا نه؟

این می‌شود مقام توکل بر خدا؛ در جامعه، يك روزی عزیز می‌شود و يك روزی هم ذلیل می‌شود، - «يوم لك و يوم عليك» - در هر دو حال آیا بر خداوند توکل دارد؟ توکل بر خدا خیلی مهم است. انسان خدا را در همه حالات وکیل برای خودش قرار دهد.

2 □ همچنین يك مقام بالاتر از توکل، به نام تسلیم هست؛ تسلیم محض بودن. ببینید آن اسلامی که اول است کجا، و این تسلیم که پله دوم یقین است کجا؟! تسلیم خدا بودن، شکوه نکردن در مقابل حوادث، تسلیم این است که انسان در مقابل حوادث شکوه نکند و از هرچه که می‌خواهد پیش آید، استقبال کند.

3 □ رضای به قضای الهی و

4 □ تفویض امور به خدا؛ این چهار عنوان وجود دارد که إن شاء الله اگر توفیقی باشد، هفته آینده مقداری در مورد آنها توضیح می‌دهیم و بیان می‌کنیم که فرق بین توکل و تسلیم چیست؟ فرق بین تسلیم و رضا چیست؟ فرق بین رضا و تفویض چیست؟ إن شاء الله.